**باسمه تعالی**

**چهار شنبه: 08/09/1396**

**اصول / درس شماره 22**

**درس خارج اصول الفقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**تنجیز علم اجمالی**

**کلام شهید صدر;: تنجیز نسبت به جامع بنا بر تمام مبانی در حقیقت علم اجمالی**

شهید صدر; بیان می کند بنابر قول قبح عقاب بلا بیان، مطابق تمام مبانی در حقیقت علم اجمالی، علم اجمالی تنها موجب تنجیز جامع است و تنها بر مکلّف لازم است که یکی از دو طرف را اتیان کند و دیگرموافقت قطعیه بر او لازم نیست. ایشان در بیان تفصیلی تطبیق این سخن بر مبانی در حقیقت علم اجمالی می فرماید: چهار مبنا در حقیقت علم اجمالی نقل شد: تعلّق علم به فرد مردد. تعلّق علم به جامع. تعلّق علم به واقع و تعلّق علم به جامع انتزاعی که کاشف از قدر مشترک و خصوصیات فردیه بتمامه است. مطابق مبنای دوم (تعلق علم به جامع) و مبنای چهارم (تعلق علم به جامع انتزاعی) روشن است که تنها بیان نسبت به جامع وجود دارد چه جامع حقیقی باشد چه انتزاعی. مطابق تفسیر علم اجمالی به علم به فرد مردّد نیز هر چند متعلق علم فرد مردّد است اما در حقیقت فرد مردّد به معنای علم به جامع و تردید در خصوصیات فردیه بوده و تنها به میزان جامع، تنجیز‌آور است. لازمه تفسیر علم اجمالی به علم به واقع نیز تنها نسبت به جامع تنجیز وجود دارد زیرا مطابق این تفسیر، تفاوت علم اجمالی و علم تفصیلی در غبارآلود بودن صورت واقع در علم اجمالی و شفاف بودن در علم تفصیلی است و غبار آلود بودن ترکیبی است از انکشاف و ظلمت و تاریکی. مطابق این توضیح، علم اجمالی نسبت به مقداری که ظلمت و تاریکی وجود دارد تنجیزی نداشته و نسبت به میزانی که روشنایی و انکشاف وجود دارد، تنجیز می کند و روشنایی و نور تنها به میزان جامع است.[[1]](#footnote-1)

**بررسی کلام شهید صدر;**

به نظر می رسد اگر متعلق علم اجمالی جامع باشد چه جامع حقیقی و چه جامع انتزاعی، سخن ایشان صحیح است اما بیان شد، هر دو مبنا نا تمام است. مراد از جامع، آن چیزی است که انطباق آن بر هر دو طرف قطعی باشد، اگر علم اجمالی به جامع تعلق گرفته و انطباق جامع بر هر دو قطعی باشد، به میزان جامع تنها علم وجود داشته و این جامع بر هر دو طرف، انطباق قطعی دارد که این به معنای کفایت اتیان هر یک از دو طرف اجمالی و نفی وجوب موافقت قطعیه است.

اما در صورتی که علم اجمالی به فرد مردّد یا واقع تعلق یافته باشد، سخن ایشان ناتمام است زیرا در فرد مردّد، انطباق آن بر هیچ یک از دو طرف علم اجمالی قطعی نیست نه آنکه انطباق جزئی از این مفهوم بر هر دو طرف قطعی باشد. شهید صدر; علم به فرد مردّد را این گونه تصویر کرده که در علم به فرد مردّد، ترکیبی بین علم به جامع و تردید در حدّ شخصیه به وجود آمده است. در حالی که در علم به فرد مردّد، علم به جامع وجود ندارد. این تصویر شهید صدر; ناشی از اشتباه در تصویر تردید در ذهن است.

**اشاره تردیدیه در علم اجمالی**

شهید صدر; وجود اشاره معیّن در علم اجمالی را مفروض گرفته و به همین دلیل در فرض تعلّق علم به فرد مردّد، آن را به علم به جامع تحلیل کرده است. در حالی که اشاره در علم اجمالی، اشاره ای تردیدی است. در علم اجمالی، معلومی بالذات و معلومی بالعرض (خارج) وجود دارد و در بحث علم اجمالی به دنبال تحلیل رابطه بین این دو هستیم. شهید صدر;، در علم وجود اشاره معیّن را مفروض دانسته در حالی که در علم اجمالی اشاره به نحو معیّن نیست. علم اجمالی مانند فلشی است که یک طرف آن در ذهن بوده و طرف دیگر آن به خارج است و اشاره این فلش به خارج می تواند به شیء معین (علم تفصیلی) بوده و می‌تواند به شیء مردّد (علم اجمالی) باشد و تا زمانی که اشاره تردیدیه تصویر نشود، شناخت حقیقت علم اجمالی به هیچ نحو قابل دستیابی نخواهد بود.

در علم اجمالی نسبت به دو واقعیت بسیط غیر قابل تجزیه، علم اجمالی وجود دارد به این نحو که به این دو واقعیت بسیط غیر قابل تجزیه، اشاره تردیدیه شده است نه آنکه نسبت به جامع، علم وجود داشته و نسبت به فرد علمی در کار نباشد. مطابق درک ما و بالوجدان، علاوه بر اشاره مشخص، اشاره تردیدیه نیز وجود دارد که به یکی از دو طرف با تمام خصوصیات فردیه و بدون تجزیه به جامع و خصوصیات فردیه، به نحو اشاره تردیدیه، علم تعلق می گیرد و همین حقیقت علم اجمالی است. پس بدون آنکه از این دو طرف جامع گیری شده و نسبت به جامع علم وجود داشته باشد، همان دو شیء بسیط، دو طرف اشاره تردیدیه قرار می گیرند مانند فلشی که ابتدای آن یک نقطه بوده اما به دو نقطه اشاره دارد.

می توان حقیقت علم اجمالی را با مفهوم تناظر در علم ریاضی بیشتر شناخت. تناظر در ریاضی به دو قسم تناظر یک به یک و تناظر یک به دو، تقسیم می شود. در تناظر یک به یک، هر فردی با فردی دیگر تناظر داشته و مرتبط است. تصویر متعارف از علم اجمالی، از سنخ تناظر یک به یک است. اما تناظر یک به دو و بیشتر نیز وجود دارد هر چند در علم اجمالی، این ارتباط به نحو ارتباط تردیدی است.

پس علاوه بر وجود اشاره مشخّص و معیّن، اشاره تردیدیه نیز وجود دارد و فهم اشاره تردیدیه، در بسیاری از مباحث به خصوص مباحث فلسفی مانند بحث از وجود ذهنی، تأثیری جدی دارد. همانگونه که بیان شد، از نظر عقل، در تصویر دو شیء مختلف به نحو علم اجمالی، لازم نیست حتما بین این دو شیء جامع وجود داشته و نسبت به جامع علم حاصل کنیم، بلکه می توان نسبت به دو شیء متباین که هیچ رابطه ای بین آنها وجود ندارد، علم اجمالی داشت که علم اجمالی تنها با فهم اشاره تردیدیه قابل تحلیل است.

به عبارتی دیگر، در علم اجمالی ذهن انسانی مفهومی جدید را به نام اشاره تردیدیه، خلق کرده و بدان علم اجمالی اطلاق می کند نه آنکه از اطراف قدر مشترک گیری کرده و متعلق علم را آن قدر مشترک بداند. به

همین دلیل، می توان نسبت به دو شیء که هیچ قدر مشترک روشنی ندارند مانند وجود و عدم، علم اجمالی داشت بدون آنکه قدر مشترکی روشن بین آنها وجود داشته و این قدر مشترک در نظر گرفته شود.

این مفهوم موجود در ذهن نیز از سنخ کلی نبوده به همین دلیل بر هر دو انطباق ندارد و از سنخ جزئی نیز نمی باشد و بر یکی از این دو طرف انطباق ندارد بلکه انطباق تردیدی است و این انطباق تردیدی، خود سنخی مستقل از انطباق می باشد که می توان به آن، جزئی غیر معیّن اطلاق کرد.

با این مطالب روشن شد، بنابر تعلق علم اجمالی به فرد مردّد، نسبت به جامع علم تفصیلی وجود ندارد تا گفته شود، علم اجمالی تنها نسبت به جامع تنجیز آور است. بنابر مبنای آقا ضیاء; و تعلق علم اجمالی به واقع نیز، علم به جامع وجود ندارد تا بگویید تنها نسبت به جامع تنجز داریم. به نظر می رسد مرحوم آقا ضیاء;، تفاوت بین علم اجمالی و علم به جامع را درک کرده و برای تحلیل این تفاوت، علم به واقع را طرح کرده است. البته به نظر ما، تعلق علم اجمالی به واقع سخنی نا تمام است.

**عدم تعلق علم اجمالی به واقع**

همانگونه که بیان شد، علم اجمالی به جامع تعلق نگرفته است. به همین دلیل اگر علم اجمالی به علم تفصیلی تبدیل شود، بالوجدان علم ما بیشتر شده نه آنکه ابهام علم اجمالی برطرف شده باشد. مثلا در فرض علم اجمالی به نجاست ظرف الف یا ب، پس از روشن شدن نجاست ظرف الف به علم تفصیلی، معلوم ابتدایی عالم، ظرف الف نبوده و درک می کند که در علم او نسبت به گذشته ازدیادی به وجود آمده و مرتبه از علم که در گذشته نبوده، تحقق یافته است.

کاشف عدم تمامیت تحلیل علم اجمالی به علم به واقع این است که در مواردی که علم اجمالی واقعی نداشته و جهل مرکب باشد، متعلق علم اجمالی چه چیزی خواهد بود؟ در حالی که به فرض، واقعی وجود ندارد. یا در مواردی که هر دو واقعا نجس باشد، متعلق علم اجمالی کدام می باشد؟

اما در هر صورت، روشن است که مرحوم آقا ضیاء; به علت درک تفاوت بین علم به جامع و علم اجمالی، متعلق علم اجمالی را واقع دانسته است. پس نمی توان گفت بنابر مبنای تعلق علم اجمالی به واقع، تنها به میزان جامع تنجیز وجود دارد. دقت در برهان ارائه شده توسط مرحوم آقا ضیاء; بر وجوب موافقت قطعیه در علم اجمالی، مثبت همین نکته است.

**برهان آقا ضیاء بر وجوب موافقت قطعیه‌ی علم اجمالی**

مرحوم آقا ضیاء;،[[2]](#footnote-2) برهانی را بر تنجیز علم اجمالی نسبت به تمام اطراف علم اجمالی طرح کرده که شهید صدر;[[3]](#footnote-3) نیز از ایشان نقل می کند. ایشان در برهان اول بیان می کند: علم اجمالی متعلق به واقع است نه جامع. بنابراین واقع تنجیز شده و باید واقع تحصیل شود. ایشان در تقریب برهان دوم بیان می کند: اگر قائل شویم علم اجمالی به جامع تعلق گرفته است، دو نوع جامع وجود دارد جامع پیش از تعیّن و تشخّص و جامع پس از تعیّن و تشخّص. در واجب تخییری چه تخییر عقلی و چه تخییر شرعی، جامع پیش از تعیّن و تشخّص متعلق امر است و مثلا گفته می شود: «جئنی برجل» در این فرض، چون جامع تشخّص خارجی پیدا نکرده،

جامع موجود در ذهن که امری کلی است، متعلق امر بوده و به همین دلیل تک تک افراد خارجی رجل، مصداق این مفهوم است و با ایجاد صرف الوجود کلی و هر یک از افراد کلی، امر امتثال شده است. اما در مفاهیمی مانند علم که پس از تشخّص و تعیّن متعلق علم می شوند و مثلا گفته می شود: «**جائنی رجل**»[[4]](#footnote-4) متعلق علم، کلی رجل نیست بلکه شخصی است که به وجود خارجی تعیّن یافته است. به همین دلیل نمی توان با اشاره به فردی خاص، آن را متعلق قطعی علم دانست و تنها احتمال انطباق رجل بر این فرد وجود دارد.

با تبیین تفاوت بین این دو جامع روشن می شود: در صورتی که جامع پیش از اراده تشخص و تعیّنی نداشته باشد، می توان با اراده آن را تشخّص داد و به همین دلیل، اتیان هر یک از افراد در امتثال امر به جامع، کافی خواهد بود. اما در صورتی که جامع پیش از اراده تشخّص و تعیّن یافته باشد، اتیان جامع متشخّص لازم است و چون معلوم نیست جامع متشخّص در ضمن فرد الف تشخّص یافته یا در ضمن فرد ب، باید هر دو فرد را انجام داد تا یقین شود نسبت به جامع متشخّص امتثال قطعی شده است.

با دقت در این برهان، روشن می شود مرحوم آقا ضیاء; درک کرده متعلق علم اجمالی چیزی نیست که اتیان هر یک از دو طرف، قطعا تحقق یافته باشد. ایشان متعلق علم اجمالی را جامع متشخّص گذاشته که مراد ایشان این است که این هر چند جامع است اما به عللی، قابلیت انطباق قطعی بر تمام افراد را ندارد.

**تعبیر حاج آقای والد از حقیقت علم اجمالی: نقض عدم مطلق**

حاج آقای والد در مورد علم اجمالی تعبیر می کردند که علم اجمالی به این معناست که عدم مطلق نباشد. ایشان علم اجمالی را نقض سالبه کلیه و عدم محض دانسته به این معنا که واقع از این اطراف خالی نیست.

به نظر می رسد، تعبیر به اشاره تردیدیه بسیار روشن تر از عبارات موجود در کلام اصولی هاست و حتی اشاره تردیدیه، از تعبیر حاج آقای والد نیز روشن تر است. تردید در علم اجمالی به حدی روشن به نظر می‌رسد که تحلیل و توضیح آن خود موجب اندماج است و اگر گفته شود حقیقت علم اجمالی همین اشاره تردیدیه است، فهم آن بسیار آسان تر و روشن تر از تحلیل ها ارائه شده در کلام اصولی هاست.

**توضیح تردید در علم اجمالی:**

تردید در علم اجمالی و تعلق آن به فرد مردّد، امری وجدانی و بسیار روشن است. البته باید دقت کرد مراد این نیست که فرد مردّد در خارج وجود دارد زیرا این نیز روشن است که خارج ظرف تعیّنات بوده و فرد مردّد در خارج وجود ندارد بلکه مراد از تعلق علم اجمالی به فرد مردّد این است که ذهن به علت عدم تشخیص خارج، مفهومی را خلق کرده که در این مفهوم، اشاره تردیدیه وجود دارد.

خلاصه آنکه، کلام شهید صدر; در این که بنابر هر چهار مبنا در حقیقت علم اجمالی تنجیز تنها به جامع وجود دارد، صحیح نبوده و ناشی از عدم تصویر صحیح از علم به فرد مردّد و علم به واقع است. شهید صدر; علم به فرد مردّد را مرکّب از علم به جامعی که بر هر دو طرف منطبق می شود و خصوصیت تردیدیه دانسته و علم به واقع را نیز مرکب از علم به جامع به همین معنا و غبار آلودگی نسبت به ویژگی ها، تفسیر کرده است در حالی که هر دو تفسیر ناتمام است.

**بحث اصلی در تنجیز علم اجمالی: بیان بودن علم اجمالی از منظر عقل**

تا بدین جا روشن شد، دو سنخ از علم وجود دارد علم تفصیلی و علم اجمالی که علم اجمالی صلاحیت تنجیز نسبت به اطراف علم اجمالی را ذاتا دارد. اما باید بحث شود که آیا از منظر عقل، علم اجمالی در بیان بودن کفایت می کند؟ به عبارتی دیگر، آیا قبح عقاب بلا بیان در مواردی که علم تردیدیه داریم، جریان دارد؟ در جلسات آینده به این پرسش پاسخ خواهیم داد.

**تفصیل شهید صدر; بین شبهه حکمیه و موضوعیه**

شهید صدر; پس از آنکه بیان کرد: بنابر هر چهار مبنا در حقیقت علم اجمالی، علم اجمالی تنها نسبت به جامع تنجیز آور است، می گوید: هر چند در شبهات حکمیه همین است و اگر مثلا علم اجمالی به وجوب نماز ظهر یا جمعه داشته باشیم، تنها جامع بر عهده مکلّف آمده و علی

القاعده، اتیان یکی از این دو نماز کافی است اما در صورتی که امر به وجوب اکرام عالم شده و نمی دانیم زید عالم است یا عمرو؟ باید احتیاط کرد و قبح عقاب بلا بیان در این موارد جریان ندارد. زیرا در این فرض، شبهه در مقام امتثال است و علاوه بر علم به وجوب اکرام شخص، به اضافه مکرَم به عالم نیز علم داریم. پس باید خارجا عالم را اکرام کنیم نه آنکه زید یا عمرو را اکرام نماییم به همین دلیل، با اکرام زید، هر چند نسبت به جزء اول امتثال تحقق یافته است اما نسبت به جزء دوم امتثال نکرده ایم.[[5]](#footnote-5) ایشان در ادامه توضیح مفصلی را برای این سخن بیان می کند.

**بررسی کلام شهید صدر;**

در بررسی کلام شهید صدر; باید گفت: اگر در شبهات موضوعیه این تحلیل وجود دارد و موجب احتیاط است، عین همین تحلیل نیز در شبهات حکمیه وجود دارد و موجب لزوم احتیاط است زیرا عقل حاکم به لزوم امتثال مراد شارع است حال اگر مراد شارع مردّد بین دو امر وجودی مانند نماز ظهر و جمعه بود، عقل حکم به لزوم اتیان به هر دو می کند تا یقین به امتثال مراد شارع ایجاد شود و اگر مراد شارع مردّد بین امر وجودی و عدمی بود مانند نماز جمعه و شرب خمر، عقل حکم به لزوم امتثال مراد شارع داشته و باید برای یقین به امتثال مراد شارع، نماز را اتیان کرد و شرب خمر را ترک کرد. در شبهات تحریمیه نیز عین همین بیان جاری است. در نتیجه اگر در شبهات موضوعیه این بیان طرح شود، عین آن در شبهات حکمیه نیز وجود دارد پس چرا شهید صدر; بین شبهات موضوعیه و حکمیه تفصیل قائل شده است؟

البته ایشان در شبهات حکمیه نیز تفصیلی را ارائه داده است که به علت تام نبودن وارد ریزه کاری های مباحث ایشان نمی شویم.

سخن اصلی و اساسی این است که چون تنجیز به حکم عقل است، از نظر عقلی بین شبهات حکمیه و موضوعیه تفاوتی وجود نداشته و اگر تنجیزی باشد، در هر دو تنجیز است و اگر نباشد، در هیچ یک نیست. اما باید از این سخن گفت که آیا قبح عقاب بلا بیان، در علم اجمالی جریان دارد؟ به عبارتی دیگر هر چند ما قائل به جریان قاعده قبح عقاب بلا بیان هستیم و مسلک حق الطاعه را ناتمام می دانیم اما باید از این ناحیه بحث کرد که آیا نکته ای که باعث شده قائل به قبح عقاب بلا بیان باشیم، در علم اجمالی وجود دارد؟ پس بحث اصلی در تنجیز علم اجمالی جریان یا عدم جریان قبح عقاب بلا بیان در موارد علم اجمالی است که در جلسه آینده آن را توضیح می دهیم.

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد**

1. مباحث الأصول ؛ ج‏4 ؛ ص27

لو تعلّق العلم مثلا بوجوب الظهر أو الجمعة لم يكن هناك مقتض لوجوب الموافقة القطعيّة، و يتبيّن ذلك ببيان أمرين:

الأوّل: أنّ المقدار المنجّز إنّما هو الجامع، إذ لم يتمّ البيان بالنسبة للحدّ الشخصيّ، فهو داخل بعد تحت دائرة قبح العقاب بلا بيان، فإنّ الحدّ الشخصيّ المعيّن لم ينكشف، و إنّما انكشف الجامع. و الثاني: أنّه يكفي في الموافقة القطعيّة للجامع الّذي هو المقدار المنجّز الإتيان بأحد الفردين.

أمّا الأمر الثاني فواضح. و أمّا الأمر الأوّل فهو صحيح على مبنانا، و على المباني الثلاثة الأخرى التي مضت عن القوم، حتى على تقدير عدم إرجاعها إلى مبنانا.... [↑](#footnote-ref-1)
2. نهاية الأفكار، ج‏3، ص: 300 [↑](#footnote-ref-2)
3. مباحث الأصول، ج‏4، ص: 35 - 37 [↑](#footnote-ref-3)
4. مثال توسط استاد ارائه شده است. [↑](#footnote-ref-4)
5. مباحث الأصول، ج‏4، ص: 31 [↑](#footnote-ref-5)